

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سیدهاشم سدید

۱۱/۰۱/۱۹

با خراش های کهنه بر جبین معرفت خود چه کنیم؟

سخنی بسیار زیبا و آموختنی از " انشتین " نقل می کنند که شنیدن آن واقعاً، به خصوص برای آنچه از افغانانی که با تفکرات کهنه انس گرفته اند و به هیچ قیمتی حاضر نیستند نگاه نوی به تاریخ و فرهنگ - به گذشته و حال و آینده - خود بیندازند و خود را همگام با زمان و تحول و تکامل آن کنند، شنیدنی است.

این فیلسوف و فزیکر معروف می گوید: " از لباس کهنه ات خجالت نکش، از افکار کهنه ات شرمند باش. " راستی چرا خیلی از ما افغانان چنان هستیم که واقعیت ها و امور روزانه یا تاریخی را در جهان، آنگونه که هستند و یا بودند، نمی بینیم؛ و یا این که متوجه گذر شتاب آلود زمان، که هر پدیده را با بی رحمی، ولی مطابق با قوانین طبیعت آن پدیده، و برطبق اصل تاثیر حرکت بر و در بقای حیات متغیر و متکامل، یا محو و نابود می کند، نیستیم؟ و تقریباً همه دچار نوعی از فورمالیسم بسیار بسیار منحنط (در این جا فورمالیسم نه به معنی ادبی و هنری آن، که به معنی لفظی آن یعنی رسمیت یافتن به کار رفته است) شده ایم. یا چرا در غالب از ما ها واقعیت های آشکار و مجسم نتوانسته است سد هائی را که حس و عاطفه یا تلقینات در ما به وجود آورده است عبور کند و زوایای تاریک یا نیمه تاریک ذهن کهنه ما را روشن سازد؟

بحث های دینی را به طور مثال مشاهده کنید، از هر زبانی که بشنوید، به قدری تکراری و ملال آور شده است که حتا برای عوام و برای افراد سطحی نگر و بی علاقه به بحث های معرفتی هم این بحث ها دیگر نه تنها کشش و جاذبه ای ندارند، که خیلی ها بی تاثیر نیز شده اند؛ حتا بحث های داکتران و پروفیسوران و استادان - نولباس و کهنه افکار - دانش دینی که بعضی اوقات انسان از صحبت ها و اسلوب استدلال و نوع منطق و شعور و فهم آن ها، یا از داکتر و استاد و پروفیسور بودن آن ها، شوکه می شود.

ملال آور ترین قسمت این بحث ها آوردن مثال های تکرار به تکرار تمدن مسلمانان است که گویا چنین تمدنی با دانش و خلاقیت مسلمانان و بدون کار فکری و عملی دیگر ملت های جهان بوجود آمده است. شکی نیست که مسلمانان در یک برهه ای از تاریخ نقش شایسته دقت در تحول و انتقال - تکرار می کنم که در تحول و انتقال -

اندیشه های دیگران بازی نموده اند، ولی این تفکر، چنان که می نویسند، درست نیست که فرهنگ و تمدن و معرفت جهان امروزی تنها و تنها میراث و زاده تفکرات و اندیشه های مسلمانان بوده است.

داشتن چنین تصویری بدان معنا است که یا ما از تاریخ تمدن دیگران مانند تاریخ تمدن مصر و هند و چین و یونان بی خبریم، یا این که از روی تعصب و جهالت نمی توانیم بپذیریم که ما، امروز، در عرصه تفکر و اندیشه و فرهنگ میراث خوار دیگران هستیم.

به تاریخ سیر اندیشه در اسلام - من از تاریخ یا تاریخ نویس خاصی حرف نمی زنم، و الا نامی از این مؤرخ و کتاب وی می آوردم - اگر دقیق شویم، متوجه خواهیم شد که اندیشمندان مسلمان، که بنای فکری شان بیشتر التقاط و اقتباس از تفکر دینی و تفکر فلسفی، به خصوص تفکر فلسفی یونانی ها بوده است، از طریق سریانی ها - مسیحی های سریانی زبان ارمنی - پایه گذاری شده است. ولی دینمداران ما این واقعیت ها را در نظر نمی گیرند و تا می توانند و تکرار به تکرار در هر زمان، چه یاد یا ذکر این مطالب مناسب و ضروری باشد و چه نباشد، موضوع اصلی بحث ها را می گذارند و می روند به حکایت این حکایه صد هزار بار گفته شده، در همان قطع و فورم معمول و ...

من هیچ وقت به خود این اجازه را نمی دهم که از ذکر کار های بزرگی که برخی از اندیشمندان جهان اسلام در طول تاریخ مسلمانان نموده اند، مردم را منع کنم. این کار نه درست است و نه مقدر، حتی اگر کسی چنین خواستی هم داشته باشد. زیرا آفتاب درخشان حقیقت را که در وجود ابن رشد ها و ابن سیناها و فارابی ها و سهروردی ها و ... به درخشش درآمده بود نا دیده گرفتن به چیزی بیشتر از کوری و جهالت و تعصب می ماند.

بحث من بر سر این نیست که چرا از کارنامه های اندیشمندان جهان اسلام یادی به میان آورده می شود؛ بلکه بحث بر سر این است که:

ببینیم که ریشه های تفکرات اندیشمندان ما از کجا ها آب می خوردند و چرا، مثلاً، فلان دانشمند اسلامی را "معلم ثانی" خطاب می کنیم؟ و اگر این اندیشمند معلم ثانی است، پس نخستین معلمی که وجود داشته است کی و از کجا بوده است؟

این موضوع یا این واقعیت باید کتمان نشود و با شجاعت و امانت داری بیان شود. کتمان واقعیت ها یک عمل اخلاقی پنداشته نمی شود!

ببینیم که نخستین معلم و معلمین بعدی به چه موضوعاتی و در چه حدودی پرداخته اند. وجود این ها مهم است، ولی اندیشه های شان - به نظر من - مهمتر از وجود شان می باشد. ببینیم که موضوعاتی که این اندیشمندان یا معلمین بدان ها توجه داشته اند چه قدر با واقعیت ها همگون بوده اند و خلاقیت ایشان در زمان خود شان در چه حدودی بوده است.

ببینیم که آیا این ها واقعاً فیلسوف و مبتکر و نظریه پرداز بوده اند، یا کرم هائی بوده اند که در لابلای اندیشه های دیگران می لولیدند و از محصولات فکری دیگران تغذیه می نمودند.

ببینیم که نگرش های ما، اندیشه ها، سیر اندیشه ها و با تاریخ اندیشه ها، به خصوص اندیشه های غالب در میان و در کشور ما چگونه بوده است. آیا این نگرش مبتنی بر پرداختن به تمام جریئات مسلم و واقعیت هائی بوده که منبع اندیشه های ما و مرتبط با نیاز های انسانی ما انسان ها بوده یا نگرش و بیان توهم هائی بوده بر مبنای یک تحلیل عام و بی اثر و غیر ضروری؛ یا در مواردی مخرب، ناموجه و غیر قابل قبول.

ببینیم که این اندیشه ها امروز در زندگی نظری و عملی ما چه نقشی دارند و چه تاثیری را، اگر ما بدان ها عمل کنیم، در حیات ما به جا می گذارند.

و بالاخره و از همه مهمتر ببینیم که چرا دامنه اندیشه و اندیشیدن ها در میان مسلمانان برچیده شد و بعد از معلم ثانی معلم های دیگری در میان مسلمانان عرض وجود نکردند و تقصیر خشکیدن چشمه تفکر و اندیشه در میان مسلمانان را به کی یا به کی ها باید متوجه و معطوف کرد.

چنین برخورد با قضایا برخوردی است خلاق و ضروری. این نوع برخورد با اندیشه و فرهنگ و حال و گذشته ما، ما را در جست و جوی پیدا کردن خود ما و تعیین جایگاه ما در میان سائر ملل کمک خواهد کرد و افق های تازه را بر روی ما خواهد گشود که در نتیجه به سود و منفعت ما تمام خواهد شد. اما دریغ که چنین نیست!

چرا ما قادر به رویت خراش های غیر از این نوع تفکر - تفکر کهنه - بر صورت اندیشه و معرفت خود نمی شویم؟ آیا ما گاهی فکر کرده ایم که برای چه و برای که می گوئیم و می نویسیم؟

هر روز می خوانیم و می شنویم که ما چنین بودیم و چنان و ... فورمالیسم مطلق و کاذب، یعنی رسمیت یافتن یا رسمیت بخشیدن یک تفکر نامؤثر، نامکمل و پر از تناقض ها!

چرا ما فراموش نموده ایم که ما واقعی هستیم به نام انسان، به نام یک موجود متحول شونده و تکامل یابنده، با واقعیت دیگری، یعنی این واقعیت که ما بر روی زمین زندگی می کنیم، با همه حوایج و هوی و هوس های بشری؛ و در سده بیست و یکم قرار داریم، نه در سده های میانه و ...

من از واقعیت های روزانه و احتیاجات خویش به نام یک انسان سخن می گویم و در پی پیدا کردن راه حلی برای این نیاز ها و پاسخ به مشکلات خویش به نام یک انسان هستم و می خواهم از تفکرات رسمیت یافته قالبی برای رسیدن به یک زندگی بهتر رهائی یابم، ولی دینمداران ما همیشه و هر جا، به جای پاسخ به این سؤال من که:

" نان و انسان و آزادی کجاست؟"، مرا به آسمان ها پیوند می زنند و به عدالت ناپیدای آسمانی نوید می دهند.

این نوع برخورد با نیاز های ما، با اندیشه ها و با ضرورت زمان، برخورد و حرکت خلاق نیست. این نوع برخورد با قضایا، پرداختن به عقل و پرداختن به اندیشه خود و رجوع به خود نیست. این نوع برخورد با قضایا برخورد راکد است که منجر به مرگ اندیشه و مرگ انسان و مرگ آزادی ها می شود؛ اگر دوام پیدا کند؛ یا اگر تحمل شود! برخوردی است که متأسفانه باز هم خراش و خراش های بیشتر و بیشتری بر صورت تاریخ معرفت ما به جا خواهد گذاشت؛ همانگونه که تا اکنون خراش های بی شماری بر جبین معرفت و دانش ما برجا گذاشته است.

آیا امیدی به محو چنین فورمالیسم، به خصوص در عرصه تفکرات دینی ما، وجود دارد؟ جواب این است: هم آره، و هم نه!

آره به دلیل این که اگر روشنفکران ما با احساس مسؤلیت جدی از کلبه های مرگبار سکوت شان پا بیرون بگذارند و به این همه سخنان بیهوده و بی معنی حساسیت به جا و لازم نشان بدهند و به توضیح هر مسأله - اگر هزار بار هم باشد - بپردازند و مسؤلیت روشنگری خود را در کنار روشنفکر بودن خویش جدی بگیرند، نه تنها این فورمالیسم یا رسمیت یافتن قالب بندی شده یک اندیشه از میان می رود، که خراش های وارده بر صورت تاریخ معرفت ما نیز آرام آرام التیام می یابد؛ و نه، برای این که یک صدا - تک صدائی ها - به هر اندازه ای که عینناک و دروغ باشند، هر قدر تکرار شوند بالاخره به مثابه حرف راست در دل ها جای خود را پیدا خواهند کرد و در نتیجه معرفت کاذب بر مسند اندیشه راستین زمان، بر کرسی خواهد نشست و ما می مانیم و " افتخارات رؤیائی روشنفکری " ما!

حیف نیست که در حین نو بودن، سیل کنهگی و کهنه پرستی ها ما را با خود می برد و ما متوجه آن نیستیم؟

اگر اینطور است، پس معنی نو بودن یا نواندیشی یا روشنفکری، اگر روشنگری لازم را با خود نداشته باشد، به چه
دردی می خورد؟
و ...